

پرسشی که پیش می‌آید این است که آیا با توجه به خسران بزرگ دوم، باید سرمایه‌داری را به کلی برانداخت؟ این کار نه ممکن است و نه سودمند. ممکن نیست زیرا سرمایه‌داری پاسخگوی نیازهای مادی بشر است و هیچ چیز دیگر در این مورد جانشین آن نمی‌تواند شد.  
«آندره گرز» می‌نویسد:

توسعه دادن قلمروهایی که باید از دایره اجبار (مادی) و محاسبات اقتصادی جدا شوند، بدین معنی نیست که اقتصاد سوسیالیستی یا بدیلی دیگر باید جایگزین اقتصاد سرمایه‌داری شود. اقتصاد مؤسسه بازرگانی فقط در هیئت سرمایه‌داری تحقق می‌یابد. در این مورد تعقل اقتصادی دیگری متصور نیست.

هر دو قسمت این بخش شایان تأمل است: نخست آن که باید فرهنگ و اخلاق و هنر را از سلطه پول نجات داد، و دیگر آن که در این کار نباید تعقل اقتصادی را نابود کرد زیرا جانشینی برای آن وجود ندارد.

نکته دوم آن است که «اقتصاد مؤسسه بازرگانی فقط در هیئت سرمایه‌داری تحقق می‌یابد. بنابراین نابود کردن سرمایه‌داری، گذشته از آن که ممکن نیست، سودمند هم نیست. چنین می‌نماید که این امر نیاز به توضیح بیشتری دارد، زیرا غالباً چنین می‌اندیشند که اقتصاد، دست کم، دو صورت دارد: شیوه سرمایه‌داری و شیوه سوسیالیستی (و در برخی موارد غیرسرمایه‌داری)، در حالی که چنین نیست: شما کارخانه ریسندگی ایجاد می‌کنید. برای اداره کردن این کارخانه فقط یک راه وجود دارد و آن هم راه و رسم سرمایه‌داری است. اگر جز این بود ما دو نوع علم اقتصاد داشتیم. یکی سرمایه‌داری و دیگری غیرسرمایه‌داری. در حالی که اقتصاد، علم است و یکی بیشتر نیست، همچنان که یک فیزیک و یک شیمی و یک زیست‌شناسی داریم. البته شما با درآمد این کارخانه می‌توانید کارهای مختلف انجام دهید. این بحث دیگری است. اما برای آن که کارخانه بچرخد و سودی تولید کند، شما یک راه بیشتر ندارید: راه سرمایه‌داری. یعنی باید مدیری کاردان برای کارخانه پیدا کنید و راهی که او برای اداره کردن این مؤسسه در پیش خواهد گرفت، راه سرمایه‌داری است. در رژیم‌های کمونیستی نیز جز این چاره‌ای نداشتند، منتها چون می‌خواستند کارها را با شتاب بیشتری انجام دهند شیوه‌هایی به کار می‌گرفتند که حتی در کشورهای سرمایه‌داری نیز، به سبب سختی و رنجی که ایجاد می‌کرد، به تدریج منسوخ شده بود. بنابراین در چشم انداز تازه سوسیالیسم،

امر بر این دایر نیست که اقتصاد را «حذف» کنیم، به طبیعت پشت بپازیم و سرمایه و استقلال مؤسسه‌های بازرگانی را از بین ببریم. آنچه باید کرد این است که تعقل اقتصادی را، بدان گونه که در مقتضیات مستقل سرمایه منعکس است بر جای خود، که جایی تبعی است، بنشانیم و به تسلط اقتصاد بر سیاست خاتمه بدهیم. به عبارت دیگر هدف آن است که افول سرمایه‌داری را بدون حذف استقلال و منطق سرمایه عملی کنیم. زیرا این دو مسلماً قلمروهایی معتبر - هر چند محدود - دارند.<sup>۴</sup>

درباره قسمت آخرین عبارتها بعداً توضیح خواهم داد. بیش از آن لازم است این نکته روشن شود که تمدن غرب تمدنی است مبتنی بر فرهنگ بازرگانی. منتها وجود دموکراسی در آن سامان از سلطه این فرهنگ بر مردم آن دیار می‌گاهد، ولی در رابطه کشورهای غربی با کشورهای عقب مانده، چون از رعایت دموکراسی نشانی نیست، فقط منطق پول حاکم است و بس. تاکید کنیم: جامعه غربی جامعه‌ای است دو چهره و مرکب از دو گوهر کاملاً متضاد: یکی دموکراسی و دیگری تعقل اقتصادی. سیاست غرب در داخل قلمرو خود مجبور است در برابر دموکراسی قدخ کند، اما در رابطه با جهان دیگر سلطه جوی محض است. این امر جنبه‌های گوناگون دارد. مثلاً دولت کارتر در آمریکا - چنان که می‌دانیم - با هیاهوی بسیار درباره حقوق بشر بر سرکار آمد اما در عمل و در مقام رابطه با ایران این امر کاملاً تحت الشعاع مسائل اقتصادی و سوق‌الجیشی

■ این مقاله یکی از مقاله‌های کتابی است که تحت همین عنوان از طرف انتشارات فکر روز منتشر خواهد شد.

## عبور از سرمایه‌داری؛ تعریفی تازه از سوسیالیسم

□ نوشته: دکتر مصطفی رحیمی

دانش و آزادگی و دین و مروت  
این همه را بنده درم نتوان کرد

سوسیالیسم به مثابه انتقاد ریشه‌ای از جامعه سرمایه‌داری و اصلاح آن، از بین نخواهد رفت مگر آن که موضوع انتقاد از بین برود: هنگامی که جامعه مورد انتقاد چنان دگرگون شود که اهمیت تمام چیزهایی را که پذیرای خرید و فروش نیستند دریابد و آنها را به جد بگیرد.

«هابرماس»

■ به جانی رسیده‌ایم که سوسیالیسم نه دیگر نظام اجتماعی مورد قبولی را نشان می‌دهد و نه مدل جامعه موجودی را. آیا این بدان معنی است که باید نظام سرمایه‌داری را بپذیریم و دم از انتقاد فرو بندیم؟ نه. پس چه باید کرد؟ نخست باید سرمایه‌داری را بشناسیم تا خشک و تر در آتش انتقام و نفی نسوزد و سپس در صدد ساختن سوسیالیسمی نو برآئیم. ابتدا باید دانست که سرمایه‌داری، مروج ابتکار، تولید کننده ثروت و محرك فعالیت است. اما همه این نیست، زیرا از ما می‌خواهد که تعقل اقتصادی - یعنی جست و جوی حداکثر سود مادی - را بر فرهنگ و اخلاق مسلط گردانیم یعنی همه چیز را با سود بسنجیم. و این یعنی فرهنگ بازرگانی (اصطلاحی که من در سال ۱۳۴۵ مطرح کردم). اکنون توضیح مفهوم این مساله از دیدگاه «آندره گرز» متفکر نامدار فرانسه. وی می‌نویسد:

جامعه تا هنگامی جامعه سرمایه‌داری است که روابطی که بر اساس مدل تعقل اقتصادی و ارزش بخشیدن به سرمایه بنا شده است، بر زندگی و فعالیت افراد و مدارج ارزشها حاکم باشد.<sup>۱</sup>

هنگامی فعالیت آدمی از نظر اقتصادی، عقلی محسوب می‌شود که هدف او تحصیل حد اعلا سود باشد. این امر موقوف به تحقق یافتن دو شرط است: اول آن که نتیجه کار قابل محاسبه باشد، یعنی مانند چیزی کمی خود به خود پذیرای اندازه‌گیری باشد و از شخصیت عامل آن جدا. دوم آن که اصل اقتصادی نباید تابع هیچ اصل غیر اقتصادی (مانند اصول اجتماعی، زیبایی‌شناسی، اخلاقی، مذهبی) باشد و هیچ عاملی سد راهش نشود.<sup>۲</sup>

و در جای دیگر:

جامعه، هنگامی جامعه سرمایه‌داری است که در آن، تعقل اقتصادی - متکی به الزامات بهره‌دهی - بر روابط اجتماعی و موازین اخلاقی و مظاهر زندگی روزانه و بر سیاست حاکم باشد.<sup>۳</sup>

سرمایه‌داری دو سیمای مختلف دارد: یکی - چنان که گفته شد - مشوق ابتکار و تولید و محرك فعالیت است و دیگری موجب تسلط پول بر همه ارکان تمدن و فرهنگ.

پارسونز سفیر انگلستان در ایران می نویسد که من می دانستم که رژیم شاه از نظر نقض حقوق بشر و شیوه استبدادی خلل فراوان دارد، اما من نماینده بازرگانان انگلیس بودم و از این حیث وظایفی داشتم که انجام دادم. در جنگ عراق، فرهنگ بازرگانی حکم می کرد که همه آثار تمدن قرن بیستم آن کشور چنان نابود شود که مجبور شود با خرید معادل آنچه نابود شده است، پول به صندوق غرب سرازیر کند. از این دیدگاه می توان جنایات سرمایه داری را در مباحث استعمار و استثمار برشمرد که فصلی است مستقل و در اینجا اشاره بدان کافی است.

□□□

پس در سوسیالیسم جدید مسأله نابود کردن منطق سرمایه داری مطرح نیست، بلکه مهار کردن آن مورد نظر است. «آندره گرز» می نویسد:

باید میان سرمایه داری و منطق سرمایه فرق گذاشت، سرمایه داری نظامی اجتماعی است که در آن روابطی زیر فرمان تعقل اقتصادی قرار دارند و هدف آن ها فرمانروا ساختن سرمایه است بر زندگی و فعالیت های آدمی و معیارهای ارزشی و هدف های افراد جامعه و سیاست اجتماع.

منطق سرمایه یعنی تنها صورت تعقل اقتصادی ناب. از نظر اقتصادی - تکرار کنیم - شیوه عقلی دیگری جز سرمایه داری برای اداره کردن موسسه های بازرگانی وجود ندارد. این بداهتی است که سرانجام در همه جا نمایان شده است.<sup>۶</sup>

شاید با تمثیلی مساله آسان تر فهم شود. فرض کنیم ژنرالی - که رموز نظامی را کاملاً می داند - می خواهد فرمانروای مطلق کشوری شود. مساله این نیست که او را نابود کنیم. چاره کار (که البته آسان نیست) آن است که او را مجبور کنیم فقط به حوزه تخصصی خود - امور نظامی - قناعت کند و دستش از جاهای دیگر کوتاه شود.

پس

«هدف سوسیالیسم در ابتدا محدود کردن قلمرو تعقل اقتصادی است.»<sup>۷</sup>

و بدین منظور:

«سازگار کردن شغل خود [قلمرو مادی] با امور فرهنگی و کارهای تفریحی.»<sup>۸</sup>

و این کارهای تفریحی در تمدن گذشته، نکوکاری نامیده می شده که پس از هجوم تعقل اقتصادی از آن فقط نامی به جا مانده است. در این فراموشی، تنها «هجوم فرهنگ غرب» مقصر نبوده است. خود ما نیز مقصریم زیرا کمتر خواسته ایم دموکراسی را اجرا کنیم و برای این کار، در وهله نخست خود دموکرات باشیم...

□□□

برای داشتن درکی جدید و تازه از تعقل باید به فلسفه کار هم نگاهی تازه بینفکنیم. به ما گفته اند که کار مقدس است. برای شکافتن این عبارت باید میان «شغل» و کار فرق گذاشت. شغل، کاری است مادی که برای گذراندن زندگی مجبوریم بدان تن در دهیم. کارگر در کارخانه و استادکار در کارگاه هر دو مجبورند. اما ساحت آدمی تنها این نیست، امور ذوقی و فرهنگی و الزامات نیکوکاری (که مشخصه آدمی است) نیز بر سرراهند که باید بدانها پرداخت. شغل پاسخگویی نیازهای مادی ماست و «کار» عهده دار امور معنوی.

کار واقعی هنگامی صورت می گیرد که ما در سر شغل خود نیستیم. در واقع، فضایی اجتماعی که در آن «کارحقیقی»، که من ترجیح می دهم آن را «کاربرای کار» یا برحسب مورد «فعالیت مستقل» بنامم، این امکان را به وجود می آورد که در ضمن گسترش خود جامعه را نیز خلق کند... این فضا است که باید هر چه زودتر به وجود آورد. بدین منظور تقلیل ساعات شغل لازم است اما کافی نیست.<sup>۹</sup>

و در دنباله مطلب:

هدف مقدم سوسیالیسم باید نه تنها آزادی از کار، بلکه آزادی خود کار باشد. باید از کار مفهوم فعالیت خلاق درک شود. یعنی در آن تمام صورتهای کار غیر حرفه ای، کارفارغ از مزد، کار برای کار، کمکهای متقابل و نیز فعالیتهای تفریحی منظور گردد. با کاستن از مدت کار اجباری می توان بردامنه کارهای تفریحی افزود... از این دیدگاه کار مقوله ای است تاریخی که آزادی تدریجی بشر را از قید سرمایه ممکن می سازد.<sup>۱۰</sup>

پس از تعریف جدید کار باید درباره مفهوم تازه سوسیالیسم توضیحات بیشتری داد.

«آندره گرز» می گوید که: «سوسیالیسم از اختلاف میان جامعه مدنی و بازار ایجاد شده است»<sup>۱۱</sup> یعنی از جنگ میان مادیات و جامعه ای که در کنار امور مادی به معنویات نیز نیاز دارد.

تصوف پاسخگویی این نیاز نیست، فرار از آن است: «عارفی را گفتند حریرگران است. گفت ما ارزان کنیم. گفتند چگونه؟ گفت نخریم و نهوشیم». شاید برای حریر این دستور کار ساز باشد اما برای تهیه لباس ساده چه؟ باید فکر دیگری کرد.

جامعه، هنگامی جامعه سوسیالیستی است که در آن، روابطی که براساس مدل تعقل اقتصادی بنا شده است، در برابر ارزشها و هدفهای غیر کمی (یعنی معنویات) محلی تبعی داشته باشد و در نتیجه، کاری که از نظر عقلی جنبه اقتصادی دارد، در زندگی اجتماعی و فردی، فعالیتی باشد میان سایر فعالیتها و به همان درجه از اهمیت.<sup>۱۲</sup>

انسان بایی در خاک دارد (و اگر بکوشد) سری در آسمان. و هنگامی می توان اوچها را در نوردید که جای ایستادن استوار باشد.

حافظ در شعر معروف خود این نکته را به روشنی باز نموده است:

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون  
کجا به کوی حقیقت گنه توانی کرد

سرای طبیعت قلمرو زندگی مادی است (در حکم ستونهای ساختمان) ولی در آنجا برای ابد جای خوش کردن، یعنی فقط به خور و خواب پرداختن، فراموش کردن بُعد معنوی بشر است و ترک رسالت انسانی.

جنبش سوسیالیستی از مبارزه کسانی پدید آمده است که براساس هدفهای مشترکی با هم متحد شده اند، تا قلمروئی را که در آن تعقل اقتصادی باید گسترش یابد تابع قلمرو جدیدی کنند که متکی به مقتضیات اخلاقی است.<sup>۱۳</sup>

و در این معنی، فیلسوف، به گوشه ای از مبارزه های کارگری اشاره دارد که در کشور ما مطلقاً ناشناخته است:

جنبش کارگری ملهم از سوسیالیسم برای تحمیل محدودیت بر تعقل اقتصادی مبارزه می کرد، و سرانجام برای قرار دادن آن زیر سیطره جامعه ای انسانی.<sup>۱۴</sup>

و مفهوم سوسیالیسم از تضمین های تاریخی و سیاسی و اجتماعی و نیز از تضاد طبقاتی فراتر می رود. مقاومت توده های رنجبر... نه فقط متضمن انتقاد ریشه ای از روابط تولیدی سرمایه داری بود، بلکه متضمن انتقاد ریشه ای از تعقل اقتصادی نیز بود که در «قانون بازار» و در روابط بازرگانی و راه و رسم رقابت مستتر است.

مساله این بود که بازار نباید تعیین کند که جامعه به کدام سو باید هدایت شود.<sup>۱۵</sup>

پس نباید هدف آدمی منحصر به توسعه اقتصادی شود، باید همراه با آن، متوجه بُعد معنوی زندگی نیز بود.

هنگامی که سوسیالیسم صرفاً به مثابه توسعه اقتصادی درک شود، جامعه در خدمت انباشت سرمایه قرار می گیرد و نقض غرض حاصل می شود. چنین جامعه ای به تمام معنی اقتصاد زده است و ممکن نیست که در برابر تعقل اقتصادی استقلال خود را بر کرسی بنشانند.<sup>۱۶</sup>

زندگی در فضای باز آینده مستلزم آفریدن ارزشهای تازه است:

نظر نخبگان نشان متفاوت است. يك نظر سنجی که در بهار ۱۹۹۲ در بخش اروپائی انجام شد نشان میدهد که ۴۰ درصد از مردم آن منطقه نسبت به غرب نظر مثبت و ۳۶ درصد نظر منفی دارند. به هر روی، روسیه اوایل دهه ۱۹۹۰ در واقع يك کشور درون گسیخته است، همانگونه که در بخش اعظم تاریخش بوده است.

لازمهٔ تعریف مجدد هویت تمدنی در يك کشور درون گسیخته، سه چیز است:

- ۱- نخبگان اقتصادی و سیاسی آن کشور باید بطور کلی حامی و مشتاق تعریف مجدد هویت تمدنی باشند.
- ۲- عامه مردم باید به این روند تن دهند.
- ۳- گروه حاکم در تمدن پذیرنده، باید آگاهانه خواستار چنین تغییر و تحول تمدنی باشند.

## پیوند اسلامی - کنفوسیوسی

موانع موجود در راه پیوستن کشورهای غیر غربی به غرب، به گونه ای چشمگیر متفاوت است. این موانع برای کشورهای آمریکای لاتین و اروپای شرقی کمتر است و برای کشورهای ارتدکس، اتحاد شوروی سابق، و جوامع اسلامی، کنفوسیوسی، هندو بودائی بیشتر. در این میان، ژاپن وضع خاصی دارد. یعنی در حالیکه به اعتباری جزء غرب به شمار میرود، از جهات مهمی آشکارا در دایرهٔ غرب نیست. آن دسته از کشورهایی که از لحاظ فرهنگی و قدرت، علاقه و توانائی پیوستن به غرب را ندارند، با افزایش دادن قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی خود با غرب رقابت می کنند. این رقابت به شکل تسریع پیشرفتهای داخلی و همکاری با دیگر کشورهای غیر غربی انجام می شود. بارزترین گونهٔ این نوع همکاری را می توان در ارتباط اسلامی-کنفوسیوسی مشاهده کرد. این ارتباط برای چالش با منافع، ارزشها و قدرت غرب شکل می گیرد.

تقریباً بدون استثناء، کشورهای غربی و همچنین روسیه تحت رهبری یلتسین قدرت نظامی خود را کاهش می دهند، حال آنکه چین، کره شمالی و چند کشور خاورمیانه ای به نحوی چشمگیر بر قابلیت های نظامی خود می افزایند و در این تلاش از تسلیحات وارداتی از غرب و منابع غیر غربی و همچنین توسعه صنایع تسلیحاتی بومی بهره می گیرند. یکی از نتایج این روند، به قول «چارلز گوتامبر» ظهور «کشورهای مسلح» است، و این کشورها غربی نیستند.

نتیجه دیگر، تعریف مجدد «کنترل تسلیحات» است که مفهوم و هدفی غربی است. در طول جنگ سرد، هدف اصلی از کنترل تسلیحات برقراری موازنه با ثبات نظامی بین ایالات متحده و هم پیمانانش از يك سو و اتحاد شوروی و متحدانش از سوی دیگر بود. در جهان بعد از جنگ سرد، هدف اصلی از کنترل تسلیحات جلوگیری از گسترش قابلیت های نظامی جوامع غیر غربی است که می تواند منافع غرب را تهدید کند. غرب تلاش می کند این کار را از طریق پیمان های بین المللی، فشار اقتصادی و اعمال کنترل در مورد انتقال جنگ افزارها و تکنولوژی های تسلیحاتی به انجام رساند.

مناقشه غرب و کشورهای کنفوسیوسی-اسلامی، عمدتاً هر چند نه صرفاً، بر سلاح های هسته ای، شیمیائی و بیولوژیکی، موشک های بالستیک و دیگر ابزارهای پیشرفته برای برتاب آنها، قابلیت های راهبری و اطلاعاتی و دیگر امکانات الکترونیکی برای تحقق این هدف متمرکز است. غرب «منع گسترش سلاحها» را بعنوان يك معیار و اصل جهانی، و قرار دادها و بازرسی های مربوط به جلوگیری از گسترش را بعنوان ابزارهای تحقق این هدف ترویج می کند. غرب همچنین کشورهایی را که دست به گسترش سلاح های پیشرفته می زنند با انواع مجازات ها تهدید و امتیازاتی برای کشورهایی که از این کار خودداری ورزند پیشنهاد می کند. طبیعتاً، توجه غرب معطوف به ملتهائیکه عملاً و با بالقوه دشمن غرب هستند.

از سوی دیگر، ملت های غیر غربی بر حق خود برای بدست آوردن و به کار گرفتن هرگونه جنگ افزار که برای حفظ امنیتشان لازم بدانند، انگشت می گذارند. آنها همچنین درستی پاسخ و زبیر دفاع هند به سوال مربوط به آموخته هایش از جنگ خلیج فارس را کاملاً دریافته اند که «با ایالات متحده

بقیه در صفحه ۱۱۲

به عقیده «رینرلاند»<sup>۱۷</sup> متفکر آلمانی جامعه ای جامعهٔ سوسیالیستی است که به گونه ای توسعه یابد که در آن در زمینه های مختلف تمدن مادی، کار، شیوه زندگی، طرز مصرف، مرتباً فضاهایی باز برای شکوفایی فرد آدمی خلق شود... جامعه ای که در آن استقلال انسان گسترش یابد و براساس درک تازه ای از تعقل، ارزشهای تازه ای آفریده شود.<sup>۱۸</sup>

در این راه، ایجاد توازن میان نیازهای مادی و نیازهای معنوی بشر مطرح است و البته همه اینها در قلمرو آزادی:

کُل مساله فقط این است که بدانیم ضوابط تعقل اقتصادی در چه معیاری و به چه نسبتی باید تابع تعقل های دیگر شود. سوسیالیسم را باید به این معنی دانست که تعقل اقتصادی - که همیشه در جستجوی حداکثر سود است - دقیقاً تابع هدفهای اجتماعی دموکراتیک قرار گیرد که مسلماً اجرای ضوابط صرفاً اقتصادی را از قلمرو فرهنگ، اخلاق و مسائل عاطفی و فضاهای زیبایی شناسی بر خواهد داشت [و] به ادارهٔ موسسات بازرگانی منحصر خواهد کرد.<sup>۱۹</sup>

و سرانجام هنگامی که در تصمیم های عمومی و رفتارهای فردی، ضوابط غیر سرمایه داری بر ضابطه سرمایه داری مسلط شد و تعقل سرمایه داری در جای محدود خود قرار گرفت، آن گاه از مرحلهٔ سرمایه داری [فرهنگ بازرگانی] بیرون آمده ایم و می توان گفت که تمدن سرمایه داری به سود جامعه ای دیگر، و حتی تمدنی دیگر واپس نشسته است.<sup>۲۰</sup>

توجه به مسائل اخلاقی در آثار دیگر متفکران معاصر نیز پیداست. مثلاً «فوکویاما» می نویسد:

همزمان با پیدایش جامعه ای که بر پایه اصول لیبرالیسم لاک به وجود آمد، نوعی ناراحتی و تشویش در جامعه بروز کرد که محصول شاخص و برجسته آن «انسان بورژوا» بود. این ناراحتی در آخرین تحلیل به واقعیت اخلاقی باز می گردد: بورژوا کسی است که فقط به خود و رفاه مادی خود می اندیشد.

چنین کسی از فضیلت بی بهره است، خودخواه است و در اندیشه نفع عمومی نیست.<sup>۲۱</sup>

در سوسیالیسم مارکس، کارها در معیاری در کف جبر تاریخ است و بخشی در دست دولت پرولتار. اما در تعبیر تازهٔ سوسیالیسم، برای فرد فرد جامعه بشری - در کنار وظایف دولت - وظایف سنگینی مقرر شده است. از این رو در این دستگاه، مسئولیت افراد بیشتر است و تحولات آینده نیازمند تلاشی پیگیر است از جانب همگان. زیرا تاریخ برای ما ره آوردی ندارد و هرچه هست بسته به همت افراد و ملت هاست. و در این راه رهروی باید جهانسوزی، نه خامی بی غمی

## پاورقی:

- ۱۰- همان، ص ۱۱۴ و ۱۱۵
- ۱۱- همان، ص ۴۶
- ۱۲- همان، ص ۸۸
- ۱۳- همان، ص ۱۰۲
- ۱۴- همان، ص ۱۳۷
- ۱۵- همان، ص ۱۳۶
- ۱۶- همان، ص ۱۳۸
- 17- Rainer Land
- ۱۸- آندره گرز، ص ۱۰۶
- ۱۹- همان، ص ۱۵۳
- ۲۰- همان، ص ۱۸۲
- ۲۱- از مقاله «پایان تاریخ و آخرین انسان» نوشته دکتر موسی غنی نژاد، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۶۴-۶۳، آذر و دی ۱۳۷۱.
- 1 - André Gorz: Capitalisme, Socialisme, Ecologie. Ed. Galilée, Paris, 1991, p. 88
- در سطور آینده از این مرجع تحت عنوان «آندره گرز» یاد می شود.
- ۲- آندره گرز، ص ۱۳۶
- ۳- همان، ص ۱۳۷
- ۴- همان، ص ۱۸۲
- ۵- جیمز ا. بیل: شیر و عقاب، ترجمهٔ دکتر فروزنده برلیان (جهانشاهی) نشر فاخته، ۱۳۷۱، ص ۳۱۵
- ۶- آندره گرز، ص ۱۸۲
- ۷- همان، ص ۵۸
- ۸- همان، ص ۹۷
- ۹- همان، ص ۱۱۹